

فارسی یازدهم

پرورده عشق

درس ششم

1- چون رایت عشق آن جهانگیر

قلمرو زبان

چون: وقتی که ، حرف ربط
چون: مثل و مانند ، حرف اضافه

قلمرو ادبی

رایت عشق: ترکیب اضافی، نهاد، مشبه
آن جهانگیر : ترکیب اضافی، با هم گروه نهادی

چون: ادات تشبیه

دارد:

لیلی: الف) خانم لیلی

ب) لیل، شب که با (مه) و (آسمان)، دارد، که مورد نظر شاعر نیست.

آسمان گیر: مسند

قلمرو فکری

وقتی آوازه عشق مجنون، چون زیبایی لیلی در جهان بیچید.

2- هر روز خنیده نام تر گشت

در شیفتگی تمام تر گشت

قلمرو زیبایی

خنیده: صدا و آوازی که در میان دو کوه و پند و مانند آن پیچیده مشهور ، معروف

خنیده نام تر گشتن: مشهور تر شدن

تمام تر: کامل و پخته ، صفت تفصیلی

قلمرو ادبی

هر روز: قید، ترکیب وصفی

گشت: فعل اسنادی

تمام تر: مسند

قلمرو فکری

هر روز ، آوازه عشق مجنون ، بیشتر می شد و او عاشق تر می شد.

3- برداشته دل ز کار او بخت

در ماند پدر به کار او سخت

قلمرو زیبایی

بخت: اقبال

قلمرو ادبی

دل برداشتن: کنایه از ناامید شدن

جناس ناهمسان: بخت، سخت

کار او: ترکیب اضافی، متمم

درماند: فعل سوم شخص ماضی ساده

قلمرو فکری

بخت و اقبال از او (مجنون) روی برگرداند ، پدرش در حل مشکل او ، به شدت ناتوان و درمانده شد.

4- خویشان همه در نیاز با او

هر یک شده چاره ساز با او

قلمرو زیبایی

خویشان: اقوام

قلمرو ادبی

چاره ساز: چاره سازنده ، حل کننده مشکل

خویشان: نهاد
هر یک: نهاد، صفت مبهم
همه: بدل
نیاز: متمم
او: متمم
چاره ساز: مسند، صفت مرکب مرخم
با او: ردیف
نیاز و چاره ساز: قافیه
قلمرو فکری

هر یک از نزدیکان و خویشاوندان، برای برطرف کردن نیاز او چاره ای می اندیشند.

5- بیچارگی ورا چو دیدند

در چاره گری زبان کشیدند

قلمرو زبانی

وُرا: او را (پدر مجنون را)

چاره گری: تدبیر و چاره جویی

قلمرو ادبی

بیچارگی ورا: مفعول
چاره گری: متمم
چو: حرف ربط، وقتی که
زبان کشیدند: کنایه از اینکه، شروع به حرف زدن کردند.

زبان: استعاره از شمشیری است که از غلاف دهان، بیرون می کشند.

قلمرو فکری

نزدیکان وقتی دیدند پدر مجنون در کار پسرش درمانده است، برای کمک به او پیشنهادی دادند.

6- گفتند به اتفاق یک سر

کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی

به اتفاق یک سر: همگی

این در: مشکل

قلمرو ادبی

گفتند: فعل سوم شخص جمع ماضی ساده
یکسر: قید
به اتفاق: قید
کعبه: متمم ، مجاز از زیارت کعبه

گشاده گردد: کنایه از برطرف شدن مشکل
این در: وصفی، نهاد

قلمرو فکری

همگی، پیشنهاد دادند که باید به زیارت کعبه بروی. (لطف خدا، می تواند مشکل پسر تو را حل کند).

گلدوست

7- حاجت گه جمله جهان اوست

قلمرو زیبایی

حاجت گه: محل برآورده شدن نیاز

محراب: محل عبادت

قلمرو ادبی

حاجت گه: گروه مسندی

او: نهاد

قلمرو فکری

خانه کعبه، برآورنده ناز تمامی موجودات جهان است.

محراب زمین و آسمان اوست

جمله: همه

جهان: موجودات جهان

او: نهاد

است: فعل اسنادی

محراب ... : گروه مسندی

زمین و آسمان: مجاز از همه موجودات

8- چون موسم حج رسید برخاست

قلمرو زیبایی

موسم: زمان

قلمرو ادبی

چون: وقتی، حرف ربط

برخاست: فعل ماضی، سوم شخص مفرد

طلبید: فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد

محمل آرامش: کنایه از آماده شدن

قلمرو فکری

وقتی زمان حج فرا رسیدیدر مجنون آماده سفر به سوی خانه خدا شد.

اشتر طلبید و محمل آراست

برخاست: آماده شد

محمل: مهد، کجاوه

موسم حج: ترکیب اضافی، نهاد

اشتر: مفعول

محمل: مفعول

9- فرزند عزیز را به صد جهد

قلمرو زیبایی

جهد: تلاش

قلمرو ادبی

تشبیه: فرزند عزیز به ماه تشبیه شده است.

فرزند عزیز: ترکیب وصفی، مفعول، مشبه

بنشانند: فعل ماضی ساده، سوم شخص

ماه: مشبه به، متمم

جهد و مهد: جناس ناهمسان

قلمرو فکری

فرزند گرامی خود، مجنون را با تلاش بسیار در کجاوه نشانند.

بنشانند چو ماه در یکی مهد

مهد: کجاوه، محمل

وجه شبه: زیبایی

صد جهد: متمم

چو: حرف اضافه

یکی مهد: متمم

صد: نشانه اغراق و نشانه کثرت است.

10- آمد سوی کعبه سینه پر جوش

چون کعبه نهاد حلقه در گوش

قلمرو ادبی

سینه: مجاز از دل ، سینه پر جوش کنایه از ناراحتی فراوان
حلقه در گوش بودن: کنایه از مطیع بودن و غلامی کسی کردن

آمد: فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد

سینه پر جوش: متمم قیدی (با سینه ای پر جوش و خروش)

چون: حرف اضافه کعبه: متمم، مشبه به

حلقه: مفعول گوش: متمم

قلمرو فکری

پدر مجنون، با دلی درمانده، به سوی کعبه آمد و چون غلامی به خانه کعبه متوسل شد. (در کعبه ، حلقه دارد و شاعر در دنیای خود، کعبه را مانند غلامی می داند که حلقه بر گوش دارد، به نشانه بندگی و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود)

11- گفت ای پسر، این نه جای بازی تست

بشتاب که جای چاره سازی ست

قلمرو زبانی

جای بازی: جایی کوچک و بی ارزش

چاره سازی: حل کردن مشکل

قلمرو ادبی

گفت: فعل ماضی ساده، نهاد: پدر مجنون

ای پسر: ندا ، منادا

این: نهاد

نه: قید نفی

جای بازی: مسند

بازی: مجاز از سرگرمی

جای چاره سازی: مسند

بشتاب: فعل امری

قلمرو فکری

گفت: ای فرزند، اینجا محل تفریح نیست، تلاش کن تا چاره ای برای درد خود بیابی.

12- گو یا رب ، از این گزاف کاری

توفیق دهم به رستگاری

قلمرو زبانی

گزاف کاری: کار بیهوده (عشق به لیلی)

قلمرو ادبی

گو: بگو، فعل امری

این گزاف کاری: ترکیب وصفی،

یا رب: ندا و منادا، شبه جمله

متمم

رستگاری: متمم

توفیق دهم: م، جهش ضمیر دارد. نقش متممی دارد (به من)

قلمرو فکری

بگو، پروردگارا ، از این عشق و کار عبث که گرفتارش شده ام ، نجاتم بده.

13- دریاب که مبتلای عشقم

قلمرو زیبایی

دریاب: نجاتم بده

قلمرو ادبی

دریاب: فعل امری

آزاد کن: فعل امری

مفعولی

قلمرو فکری

بگو که خدایا ، به فریادم برس و نجاتم بده که گرفتار عشق شده ام و مرا از این بلا رها کن.

14- مجنون چو حدیث عشق بشنید

قلمرو زیبایی

چو: وقتی

قلمرو ادبی

مجنون: نهاد

حدیث: قصه، داستان

چو: حرف ربط

حدیث عشق: مفعول، ترکیب اضافی

اول: قید

بشنید: فعل ماضی ساده، سوم شخص ، شنید

پس: قید

بگریست: فعل ماضی ساده

بگریست و بخندید: تضاد

بخندید: فعل ماضی ساده، سوم شخص

مراعات نظیر: حدیث، بشنید، بگریست و بخندید

قلمرو فکری

مجنون، وقتی سخن عشق را شنید، ابتدا گریه کرد و سپس خندید

15- از جای چو مار حلقه برجست

قلمرو زیبایی

چو: مثل ، مانند

قلمرو ادبی

جای: متمم

مار حلقه: مار حلقه زده

برجست: پرید

چو مار حلقه: تشبیه، مجنون مثل مار حلقه زده از جای پرید

زلف کعبه: اضافه استعاری

وجه شبه: برجستن و پریدن

حلقه زلف: استعاره از حلقه در کعبه و متمم

دست: مجاز از پنجه

دست زدن: کنایه از متوسل شدن به چیزی و دعا کردن

قلمرو فکری

مجنون مانند مار حلقه زده ای از جای خود پرید و حلقه در کعبه را محکم به دست گرفت

16- می گفت گرفته حلقه در بر

کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو زیبایی

حلقه: حلقه را ، مفعول
 امروز : قید
 برو در : قافیه و متمم
 در بر : جناس همسان ، بر اول به معنی آغوش و بر دوم به معنی حرف اضافه

قلمرو فکری

در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود ، می گفت : خدایا من امروز، نیازمند درگاه تو هستم. (امروز من مانند حلقه ای که به در آویزان باشد به تو متوسل شده ام).

17- گویند ز عشق کن جدایی

این نیست طریق آشنایی

قلمرو ادبی

گویند : فعل مضارع اخباری ، سوم شخص جمع ، می گویند.
 عشق: متمم
 این : نهاد، مرجع ضمیرش جدایی کردن از عشق
 طریق آشنایی: مسند، ترکیب اضافی
 کن جدایی: فعل امری، جدایی کن
 نیست: فعل اسنادی منفی
 مراعات نظیر: عشق، جدایی و آشنایی

قلمرو فکری

خدایا، وجودم با عشق پرورش یافته است ، به جز عشق نمی خواهم سرنوشت دیگری داشته باشم.
مفهوم کلی:

وفاداری در عشق

19- یا رب ، به خدایی خداییت

وانگه به کمال پادشاییت

قلمرو ادبی

یا رب: حرف ندا و منادا ، شبه جمله
 ت : خدایی تر ، مضاف الیه
 کمال پادشاییت: متمم
 موقوف المعانی با بیت بعدی دارد.
 بیت سه جمله است.

قلمرو فکری

خدایا، تو را سوگند می دهم به کمال و عظمت تو ...

کتابخانه
 گلستان
 کلاس

20- کز عشق به غایتی رسانم

قلمرو زیبایی

غایت: نهایت ، کمال

قلمرو ادبی

عشق: متمم

م : مرا ، ضمیر متصل مفعولی

من: نهاد

قلمرو فکری

در راه عشق مرا به مرتبه ای برسانی که اگر چه از دنیا بروم ، عشقم پا بر جا بماند و در دنیا ، پر آوازه گردد.

مفهوم: از خود گذشتگی در عشق ، جاودانگی عشق

21- گر چه ز شراب عشق مستم

قلمرو ادبی

شراب عشق: اضافه تشبیهی ، متمم

هست

عاشق تر: قید، صفت تفصیلی

(م) : ضمیر متصل مفعولی

قلمرو فکری

خدایا، اگر چه وجودم لبریز از عشق است ، مرا از این هم عاشق تر کن.

22- از عمر من آنچه هست بر جای

قلمرو زیبایی

بستان: کم کن، بگیر، فعل امری

قلمرو ادبی

عمر من : متمم ، ترکیب اضافی

بر جای: متمم

عمر لیلی: متمم

قلمرو فکری

آنچه از عمر من باقی است بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

23- می داشت پدر به سوی او گوش

قلمرو ادبی

گوش می داشت : کنایه از شنیدن

این قصه: مفعولی، ترکیب وصفی

خاموش گشت: کنایه از ساکت شدن

قلمرو فکری

پدر مجنون که به سخنان مجنون گوش می کرد وقتی این سخنان او را شنید ساکت شد.

24- دانست که دل اسیر دارد

قلمرو ادبی

درد و دوا: مراعات نظیر و تضاد

دل اسیر داشتن: کنایه از عاشق بودن و تشخیص دارد.

دردی نه دواپذیر: مفعول

قلمرو فکری

کاو ماند اگر چه من نمانم

کاو: که او (لیلی)

رسانم: برسان، فعل امری

ماند: بماند ، فعل دعایی

نماند: فعل ماضی ساده منفی، شخص اول مفرد

عاشق تر از این کنم که هستم

مستم: مسند

جناس ناهمسان: مست و

کنم: مرا عاشق تر بکن: فعل امری

بستان و به عمر لیلی افزای

افزای: بیافزای، فعل امر

آنچه: مفعول، آنچه را که

بستان: فعل امر

کاین قصه شنید گشت خاموش

سوی او: متمم

شنید: ماضی ساده، سوم شخص مفرد

قصه: مجاز از سخنان مجنون

واج آرایی: ر - د

درد دوا ناپذیر: استعاره از عشق

پدر مجنون فهمید که مجنون دلی عاشق دارد ، دردی دارد که درمان ناپذیر است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

1- معنای واژه های مشخص شده زیر را بنویسید.

جهد بر توسل و بر خدا توفیق
جهد: تلاش
زانه توفیق و جهد هست رفیق
توفیق: لطف الهی
ز هر ایمنی دور و دور از جفا
خنیده به گیتی به مهر و وفا
مشهور و پر آوازه
« سنایی »
« فردوسی »

2- اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

« گفتند به اتفاق یکسر
به اتفاق یکسر گفتند که این در (مشکل) از کعبه گشاده گردد. »
کز کعبه گشاده گردد این در «

3- در بیت های زیر نقش (م) را بررسی کنید.

الف) دریاب که مبتلای عشقم (هستم)
ب) پرورده عشق شد سرشتم (سرشت من)
آزاد کن از بلای عشقم (من را)
جز عشق مباد سرنوشتم (سرنوشت من)
قلمرو ادبی

1- شاعران در سرودن منظومه های داستانی ، غالباً از قالب مثنوی بهره می گیرند، مهم ترین دلیل آن را بنویسید.

زیرا قافیه های هر بیت، مستقل است و شاعر می تواند پس از چند بیت، از قافیه های قبلی نیز استفاده کنند و در ضمن در سرودن مثنوی ، هیچ محدودیتی برای تعداد ابیات وجود ندارد، بنابراین مناسب ترین قالب، برای سرودن موضوعات بلند مثل داستان است

2- هر یک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی، بررسی کنید.

چون رایت عشق آن جهانگیر
برداشتی دل ز کار او بخت
شد چون مه لیلی آسمان گیر (تشبیه - استعاره - کنایه)
درماند پدر به کار او سخت (جناس- کنایه)

3- در بیت زیر، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است ؟

« آمد سوی کعبه ، سینه پر جوش
حلقه در گوش نهادن « کنایه از توسل به خدا و اعلام فرمان برداری و بندگی است.
چون کعبه نهاد حلقه در گوش »

پدر مجنون در این بیت به « کعبه » تشبیه شده است که برای برآوردن حاجتش متوسل به کعبه شده است . هم چنانکه داشتن حلقه برای کعبه نشان بندگی و فرمانبرداری است ، پدر مجنون نیز ، با حلقه ای که به گوش دارد در برابر خدا ، اظهار بندگی و فرمانبرداری می کند .

قلمرو فکری

1- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

« حاجت گه جمله جهان اوست
محراب زمین و آسمان اوست »
خانه کعبه محل برآورده شدن حاجت تمام انسان هاست و قبله گاه تمام مخلوقاتست.

2- در بیت های هفدهم و بیستم ، کدام ویژگی های « مجنون » بارز است ؟

وفادار بودن و فداکاری

3- بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید:

- عشق بازی ، کار بیکاران بود
عاشق شدن کار انسان های بیکار است و آدم عاقل با بیکاره ها ، کاری ندارد.
« ولی »
عاشق شدن کار انسان های بیکار است و آدم عاقل با بیکاره ها ، کاری ندارد.

- از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق
روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند
« بیدل »

ای انسان اگر عاشق هستی، به فکر آبادی و تعمیر دل نباش زیرا در روز ازل، ویرانی را با دل عاشق همراه کردند و با ویرانی دل یکی است. عشق با ویرانی دل، عجین است. پدر مجنون، ابتدا درمانده می شود، از خویشان و اقوام کمک می طلبد و در نهایت به سوی کعبه می رود، به امید آن که مجنون از عشق رهایی پیدا می کند، اما با شنیدن سخنان مجنون، متوجه می شود که مجنون عاشقی دل خسته است و هر لحظه از خدا می خواهد، در عشق قدم هایش را استوارتر کند، پس این عشق درمانی ندارد.

4- مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشان مجنون و چاره سازی آن ها مقایسه کنید.

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش
بگذار که دل حل کند مسأله ها را « محمد علی بهمنی»

این بیت نقطه مقابل تفکر خویشان مجنون قرار دارد. آن ها برای عشق، در پی راه چاره ای عاقلانه اند. در این بیت، چاره ساز و حلال مشکلات را عشق می داند اما خویشان، به دنبال راه عاقلانه هستند.

گلاب و سبزه گلستان

گنج حکمت

مردان واقعی

یکی از کوه لگام به زیارت « سَرى سَقَطى » آمد. سلام کرد و گفت: « فلان پیر، از کوه لگام تو را سلام گفت.»

سرى گفت: وی در کوه ساکن شده است؟ پس ، کاری نباشد ، مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالى غایب نشود.»

« تذکره الاولیا» عطار

قلمرو زیبایی

یکی : نهاد	کوه لگام: متمم	زیارت: متمم	فلان پیر: ترکیب وصفی، نهاد
تو را : متمم ، به تو	سلام: مفعول	ساکن: مسند	بس: قید
کاری: مسند	مرد: نهاد	باید: قید	میان بازار: متمم
مشغول: مسند	چنانکه: حرف ربط	یک لحظه: قید	حق تعالى: متمم، ترکیب وصفی
غایب: مسند			

گنج حکمت
زینت
گلاب و سر